



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۲/۰۱

نگارگر

## آنکه تمام بشریت را خانواده خود نشمارد صوفی نیست

آنکه تمام بشریت را خانواده خود نشمارد صوفی نیست (ابوبکر شبلی)  
 کینه در طبع ملایم نکند نشو و نما ++ فارغ از جوش غبار است زمینی که نم است (بیدل)  
 امروز نخستین روز ماه دسمبر است. در جریان ماه نومبر من هر روز تلویزیون الجزیره را می دیدم. در ماهی که گذشت هیچ روزی را نیافتم که در آن بمی در کشورهای سوریه، عراق، یمن، نایجیریا، لیبی و افغانستان انفجار نکرده و عده ای را به خاک و خون نیفگنده باشد. این همه را هر کس که گشته است و به هر مقصودی که گشته است ظاهر استدلالش همین است که او را به نام خدا (ج) و به خاطر خدا (ج) گشته است. با میزانی که این خداگویان آدم می کشند حتی اگر حیوانات وحشی را هم می کشند موازنه زندگانی را در طبیعت به هم زده و محیط زیست را آلوده کردند. در این شک نیست که انفجار بم در افغانستان مرا بیشتر می آزارد زیرا که در آنجا دوستان و هموطنان دارم که آنان را به عنوان دوست و برادر و خواهر خود می شناسم اما در دیگر گوشه های جهان نیز انسان های دیگر یعنی هموعان من زیست دارند که نسبت به غم آنان هم بی تفاوت مانده نمی توانم. بم در هر جا که می کفد مادری را بر نعش پسر، خواهری را بر نعش برادر، زنی را بر نعش شوهر و در یک کلام عزیزی را بر نعش عزیزی دیگر می نشاند که بر سر بزند و موی بکند. آیا به راستی خدا (ج) همین را می خواهد که بشر جهان زیبای خدا را به گشتارگاه خون آلوده قصاب بدل نموده این چنین زشتش بسازد؟

تا آنجا که عقل من یاری می کند انسانها یا به فرمان خدای و یا به حکم عشق و خرد خود در راه بهتر ساختن محیط زندگی کمر بسته اند اما با دو انگیزه متفاوت. آنان که به فرمان خدا (ج) کمر بسته اند پیامبران الهی بوده اند که با صبر، بردباری و تحمل صد گونه رنج این بار را بر دوش کشیده اند و پاداشی جز خوشی خدا (ج) از کسی نمی خواسته اند. آنان که به فرمان عشق و خرد در این بادیه راه پیمایی کرده اند نیز چنان استغنائی طبع داشته اند که وسوسه جاه و مال در طبع شان راهی باز نکرده است. امام غزالی را به یاد بیاوریم که کتاب معروف احیای علوم دین و کیمیای سعادت و تهافت الفلاسفه را می نویسد ولی استغنائی طبعش به اندازه ای است که وقتی سلطانی او را به محضر خود فرا میخواند با صراحت برایش می نویسد که:

"چون بر سر تربت خلیل (ع) رسیدم در سنه تسع و ثمانین و اربعمائه (۴۸۹) و امروز قریب پانزده سال است سه نذر کردم: یکی آنکه از هیچ سلطانی هیچ مالی قبول نکنم، دیگر آنکه به سلام هیچ سلطانی نروم سوم آنکه مناظره نکنم. اگر در این نذر نقض آورم دل و وقت شوریده گردد."  
 (مقدمه کیمیای سعادت) آنچه غزالی برای ما می گوید این است که برخی ها به دنبال جاه و مال یا قدرت و مکننت نیز وارد این کارزار می شوند و انگیزه های دین و تغییر اخلاقی مردم را رویکش همین کار می سازند و به نام خدا (ج) به خرمای قدرت و مکننت می رسند. (من چیزی نمیگویم شما خود اندازه ثروتی را که به نام جهاد در بانک ها ذخیره شده است حدس بزنید و درست آن وقت میدانید که غزالی چرا از هیچ سلطانی هیچ مالی قبول نمیکند و به سلام هیچ سلطانی هم نمیروند.)  
 محمد (ص) بیست و سه سال در راه پخش امانتی که خدا (ج) برایش سپرده است تلاش میکند و فقیر از جهان می رود در اوج قدرت ماه ها مجال آنرا پیدا نمیکند که گوشت در خانه اش بپزند.

برخی ها دین را وسیله کسب جاه و مال می سازند و همین ها هستند که به نوعی زور و خشونت توسل میجویند و فکر میکنند که خدا(ج) ایشان را برای مأموریت بکُش بکُش برگزیده است تا دست معاونتی به سوی عزرائیل دراز کنند! شما فکرش را بکنید در دو گوشه دنیای پهناور ما دو مرد ساده لوح خود را امیرالمؤمنین خوانده اند. یکی ابوبکر البغدادی و یکی هم ملا محمد عمر مجاهد رهبر طالبان. (من جناب خامنه ای را که به قول هوادارانش ولی امر مسلمین است یک سو میگذارم.) اینان را من ساده لوح از این جهت میخوانم که به قول معروف برپشکل سوارند و کشمیر را تماشا می کنند و نمی دانند که وقتی خلفای مسلمان خلافت اسلامی را در بخش بزرگی از جهان برپا نمودند دولت های ملی وجود نداشت و دوران جهانگشایی ها بود و احساس ملی با نام کشورها گره نخورده بود و به اصطلاح افغان و ایرانی و کرد و بلوچ و این و آن وجود نداشت و همه مسلمان بودند اما استبداد عربها که جنبش شعوبیه زاده آن بود احساسات ملی را برانگیخت و دولت های ملی به وجود آورد اکنون فرض کنید که نیم جهان را جناب ابوبکر البغدادی فتح کند و نیم دیگرش را ملا عمر مجاهد باز این دو امیر المؤمنین بر سر همین مقام با یکدیگر تصفیة حساب می کنند بنابراین تا وقتی که مسلمانان خواب خلافت جهانی اسلام را می بینند جهان همین مسلخ قصاب که است باقی خواهد ماند. اگر همین حالا یک سیبِ عدم توافق را در میان مسلمانان بیندازید و از ایشان بپرسید که معجزه ای رخ داد و فردا این خلافت جهانی اسلام که شما میخواهید به میان آمد و مسلمانان مجبور شدند که فقط دو مشکل را در میان خود حل کنند:

(۱) پایتخت این خلافت جهانی اسلام در کجا باشد؟ (مدینه، ریاض، تهران، کابل، دمشق، قاهره)  
(۲) امیر این خلافت شیعی اثنا عشری باشد یا اسماعیلی و یا سنی) دیگر ضرورت نیست این موضوع را نیز مطرح کنید که آن امیر المؤمنین شافعی باشد یا حنفی یا حنبلی و غیره  
مثلی که نگارش امروز من بیشتر از معمول شد؛ من این بحث را در فرصتی دیگر ادامه خواهم داد که کلام الله برای چه ما را از مبالغه در دین برحذر میدارد و چرا هدایت را امری نسبی و مرحله به مرحله می بیند و شیوه برخورد پیامبر اکرم(ص) با غیر مسلمانان چه گونه بوده است. پس تا آن فرصت خداوند(ج) نگاهدار دوستان باد! ۲۰۱۴/۱۲/۰۱ میلادی بر منگم نگارگر